

ن. فاطمی

سیدالاعلام

کربلا و لندن حرف حق را خواهم گفت و از کسی پاک ندارم.

■ سعیدی دوباره به نجف می‌شتابد و «دیار یار» مشام جان او را پر می‌کند و برای مبارزه تازه نفس می‌شود.
■ (جشن تاجگذاری) چهار آبان چهل و شش، سخنرانی آیت‌الله سعیدی: شرافت ماه رجب به خاطر این است که از اول ماه هر روز یا ولایت است یا شهادت ائمه، مثلاً دهم رحلت حضرت زینب... و بیست و یک رجب برابر با چهار آبان مصادف با جلوس یزید بر تخت خلافت (اشاره به تاجگذاری شاه) ای جان‌ها فدای تو ای آیت‌الله خمینی که به فکر مردم هستی، آقا در آن گرما نه از کولر استفاده می‌کنند و نه غذای خوب می‌خورند...

■ آیت‌الله سعیدی اولین کسی بود که از روح الله خمینی به عنوان رهبر و کسی که لیاقت هدایت جامعه و کشور اسلامی را دارد نام برد و شجاعانه بر سر عقیده خود ایستاد و به ترویج آن پرداخت.

■ برق مسجد قطع شده است. کاسب‌ها حق کمک به سعیدی را ندارند و جوان‌ها تعهد کتبی دادند که از دور او کنار روند. برای قطع آب مسجد تلاش می‌شود. اراذل و اوباش، او و طلایش را مورد آزار قرار دادند... این‌ها همه توطئه‌های ساواک برای به هزیمت کشاندن سعیدی بود، اما او تنها ایستاد؛ تنهای تنها. امام برایش نامه نوشت و او را به ادامه راه تشویق کرد.

■ صفحه مجله گنجایش بیشتر از این را ندارد. از کنار زیبایی‌های دیگر زندگی شهید سعیدی به دیده حسرت می‌گذرم.

■ سکوت علما در قبال هجوم سرمایه‌داران یهودی و آمریکایی به ایران برای رخنه در همه ارکان اقتصادی کوچک و بزرگ، سعیدی را برآشفته. اعلامیه‌ای برای همه علما و مراجع نوشت و آنان را به قیام دعوت کرد. ساواک که از طرف سیا و موساد تقویت شده بود، دست به عمل انتحاری زد و از ترس این عمل سعیدی، او را دستگیر کرد.

و ده روز سخت‌ترین شکنجه‌ها را بر او روا داشت و در شب بیستم خرداد، با قطع کردن برق زندان عوامل خود را واداشت تا سعیدی را با عمامه سیاهش که پرچم عزت اسلام بود، از پا در بیاورند و به شهادت برسانند. سعیدی تنها شهیدی بود که طولانی‌ترین مراسم ختم را داشت. طلاب تنها در عراق برای او چهل شب متوالی عزای بر پا کردند و تنها شهیدی بود که امام چهل بار در مراسم او شرکت کرد و مخارج هر چهل شب را بر عهده گرفت. به عبارتی امام تنها برای سعیدی، چهل شب اقامه عزای کردند.

راستی امام تنها به سه نفر لقب سیدالاعلام دادند:

۱. شهید سعیدی ۲. شهید مدنی ۳. مقام معظم رهبری

برگرفته از کتاب «فریادی در سکوت»

نوشت: «سیدی و مولای با قیافه مغوسی وارد قم شده‌ام و اجازه ملاقات می‌خواهم». تصور ملاقات عاشق و معشوق با خودتان.

■ منبرهای روضه خانه امام یا «سیدمحمدرضا سعیدی» بود و او بی‌باکانه رژیم شاه را به باد انتقاد می‌گرفت. خیلی‌ها از این روش او به وحشت می‌افتادند، اما او شجاعی بود که به علمداری امام برخاسته بود و تنها رضایت خدا و خاطر امام را می‌دید.

■ امام دوباره در پی مقابله با کاپیتولاسیون دستگیر و این بار تبعید شدند و سعیدی خروشید، فریاد زد و مبارزه کرد.

■ تهران، شرق تهران، میدان خراسان، مسجد موسی بن جعفر، سال ۱۳۴۵: از آیت‌الله سیدمحمدرضا سعیدی دعوت شد تا پیش نماز این مسجد شدند و او همراه خانواده ساکن تهران شد برای ادامه مبارزه. امام برایش نوشتند: از اینکه تهران تشریف برده‌اید، از جهتی خوشوقت شدم، چون مرکز از هرجا بیشتر احتیاج به علماء عاملین دارد. مساعی جمیله جناب‌عالی مورد تقدیر و تشکر است.

کارهای شهید در مسجد و محله:

۱. تأسیس حوزه علمیه: جوانان را مشتاق درس دین کردند و خود معلمشان در همان مسجد شدند.
۲. تشکیل کلاس برای بانوان: این از آن کارهای نادری بود که در آن زمان آیت‌الله سعیدی به راه انداخت.
۳. تشکیل کلاس فکری و عملی امر به معروف و نهی از منکر: اتفاقات زیبایی به ثبت رسید.
۴. کمک به فقرا، حل مشکلات قضایی و اخلاقی مردم، تأسیس کتابخانه.

■ ع: آقایان همت کنید آیت‌الله خمینی را از تبعید خلاص نمایید. آقای خمینی دست شماها و بقال‌های محل را می‌بوسد. یا اینکه مثل حسین شهید می‌شویم و یا اینکه خمینی را از تبعید نجات می‌دهیم.

ش: ما از سربازان امام حسین هستیم. قیام مال ماست. گرسنگی مال ماست. در بدری متعلق به ماست. باید تا آخر عمر مبارزه کنیم تا پیروز شویم. ما سربازان شیعه از دنیا هیچ چیز نمی‌خواهیم. تبعید، مسافرت‌های ماست. کتک خوردن، کیف کردن و خوشگذرانی ما شیعه‌هاست. زندان استراحتگاه ماست. باید مثل شیعه‌های گذشته قیام و مبارزه را آغاز کنیم.

ق: سعیدی هرآنچه که در توان دارد برای خدا در طبق اخلاص گذاشته و مثل دیگران نشسته، سکوت نکرده، تنها دعا نمی‌کند، بلکه می‌رزم. ع، ش، ق هنوز در تبعید است.

■ پریروز چند نفر به من گفتند که در صحبت‌های کمی مراعات کنم. در جواب به آن‌ها گفتم به خدا در زندان خیلی راحت ترم و هیچ ترسی ندارم. اگر دستگاه می‌خواهد ما صحبت نکنیم، بیاید قرآن را از ما بگیرد. چون ما تابع قرآن هستیم.

من در هرکجا که باشم، چه در قم یا مشهد و تهران و

از خانه که قدم بیرون می‌گذارم، دوباره در دلش غوغا می‌شود. راه حرم را در پیش می‌گیرد. می‌خواهد حقیقت را بگوید. می‌خواهد خواسته‌اش را بدون غل و غشی عرض کند. البته آن‌ها دریای کرم هستند و بدون بیان هم می‌دهند. اما سید در دلش حرفی است که باید بگوید. به مشهد که می‌رسد، سرش را ناخودآگاه پایین می‌اندازد و حرفش را می‌خورد.

اما در دلش می‌گوید: آقا دختر دادی تا زینبی تربیت کنم، حالا پسری می‌خواهم تا علمداری کند و مثل عمویش عباس (علیه السلام) باشد...

● به «نوغان» که بر می‌گردد دلش را آرامشی فرا گرفته است. خبر به دنیا آمدن پسرش، لبخند را بر لبانش می‌نشانند. با دلی مملو از عشق «او» را در بر می‌گیرد: «سیدمحمدرضا سعیدی» را.

● مسخره می‌کنند. هنوز خیلی جا نیفتاده است. این همه راه، دیگر چرا این راه؟ اما نه، سیدمحمدرضا راهش را انتخاب کرده است. می‌خواهد درس دینی بخواند. دینداری را بیاموزد، تا لحظات و سال‌هایی را که خدا به او می‌دهد، جز به راه خدا نرود و این را به مردم هم بیاموزد. پس بی‌خیال مشکلات می‌شود: طلبه حوزه علمیه.

● هجرت: حوزه علمیه قم سرآمد است و او به دنبال یافتن و فهمیدن بیشتر، عازم قم می‌شود و در آنجا «دژتاب» می‌یابد: امام خمینی را. می‌شود شیفته امام و طلبه درس خوان و برجسته.

دلدادگی سعیدی به امام و محبت امام به او را دیگر همه می‌فهمند. اصلاً رابطه می‌شود برای آن‌هایی که به محضر امام ستوالی و حاجتی دارند، رابطه محبت هم که یک طرفه نیست. این محبت امام به سید را از زبان امام بشنوید: «من از افرادی مثل شما آن قدر خوشم می‌آید که شاید نتوانم عواطف درونی‌ام را آن طور که هست، ابراز کنم. من قادر نیستم عواطف امثال شما را جواب دهم، لکن خداوند متعال قادر است.»

● و او می‌شود «آخوند سیاسی» این برچسب در آن زمان نشانه بی‌تقوایی و دخالت در سیاست بود که برای طلاب ننگ بود. اما امام قد علم کرد و سعیدی هم که مرید بود، همراهی کرد و در نتیجه چندروزی زندان خانه او شد و این اول راه بود.

■ لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را همه حداقل در کتب تاریخ به طور گذرا خوانده‌اید. همان لایحه‌ای که امام را برآشفته و به سخنرانی امام و درگیری مردم با شاه و شهادت آن‌ها و در پی آن هم به دستگیری مظلومانه امام انجامید. سعیدی چند سالی بود که ایام محرم و صفر برای تبلیغ به کویت دعوت می‌شد. پس از شنیدن این جریان‌ها به پا خاست و در حسینیه «فحیعل» به سخنرانی و افشاکاری علیه رژیم شاه پرداخت و همین بود که برگه دستگیری‌اش را به مأموران لب مرز رساند و سعیدی در تبعید کویت ماند، تا آزادی امام، امام که آزاد شدند، با لباس میدل داخل ایران شد و برای آن حضرت